

مکاتبات هانا آرنت

و کارل یاسپرس

سارا احمدی

- مکاتبات هانا آرنت، کارل یاسپرس Hannah Arendt, Karl Jaspers, Correspondence
- گردآورندگان: لوته کولر، هانس زانر Lotte Kohler, Hans Saner
- ایالات متحده آمریکا - انتشارات هارکورت بریس U. S. A Harcourt Brace
- ۱۹۹۳ - ۸۲۰ صفحه 1993, 820 pages

۳۴۵

کتاب «مکاتبات هانا آرنت و کارل یاسپرس»، مجموعه نامه‌های هانا آرنت، فیلسوف و دانشمند سیاسی، و کارل یاسپرس، یکی از نمایندگان اصلی فلسفه اگزیستانسیالیسم، طی چهل و سه سال (از ۱۹۲۶ تا ۱۹۶۹) است. این کتاب برگردانی است به زبان انگلیسی از کتاب (۱۹۶۹ - ۱۹۲۶) Hannah Arendt, Karl Jaspers Briefwechsel که به زبان آلمانی نوشته شده. نسخه انگلیسی مکاتبات برای اولین بار در سال ۱۹۹۳ توسط انتشارات «هارکورت بریس» در آمریکا به چاپ رسید. این مجموعه شامل ۴۳۳ نامه است؛ نامه‌های آرنت را دکتر لوته کولر، از دوستان نزدیک او و نامه‌های یاسپرس را دکتر هانس زانر ویرایش کرده و رابرت و ریچا کیمبر آنها را از آلمانی به انگلیسی برگردانده‌اند.

اولین نامه را هانا آرنت در تاریخ ۱۵ جولای ۱۹۲۶ برای «پروفسور یاسپرس» فرستاد و در آن پرسش‌هایی درباره «تفسیر فلسفی تاریخ»، اینکه «چگونه میتوان چیز جدیدی از تاریخ آموخت؟» و «آیا تاریخ یک تسلسل و توالی نیست؟» را مطرح کرد. آخرین نامه نیز تلگرامی است در تاریخ ۲۹ فوریه ۱۹۶۹ از طرف گرتروود یاسپرس (همسر کارل یاسپرس) به آرنت که خبر مرگ یاسپرس را به او داده است: «کارل در ساعت ۱:۴۳ بعدازظهر، به وقت اروپای مرکزی درگذشت.»

کتاب در هشتصد و بیست صفحه و شش بخش است. پیش‌گفتار این کتاب در نوزده صفحه

به نوع رابطه هر دو نامه‌نگار با یکدیگر و نیز شیوه‌اندیشیدن آنان درباره مسائل که جهان آن روز را تحت الشعاع قرار میداده، پرداخته است. بخش دوم، در برگزیده متن کامل نامه‌هاست که تعدادی از آنها از جانب آرتت خطاب به یاسپرس و همسرش نوشته شده و تعدادی هم از جانب آن دو به آرتت. همچنین در پایان این بخش و پس از آخرین نامه، متن سخنرانی‌ای که هانا آرتت در مراسم یادبود یاسپرس در دانشگاه «بازل» در تاریخ ۴ مارس ۱۹۶۹ ایراد کرد، به چاپ رسیده است. بخش سوم کتاب شامل توضیحاتی است درباره نام‌ها، مکان‌ها و وقایعی که در نامه‌ها آمده‌اند ولی به جزئیات آنها اشاره‌ای نشده است. بخش‌های بعدی نیز نمایه‌های آن دسته از آثار آرتت و یاسپرس هستند که در متن نامه‌ها از آنها ذکر شده و همچنین فهرست اطلاعات کتابشناسانه.

بخش اصلی کتاب در واقع همان بخش دوم یعنی متن نامه‌هاست که دغدغه‌های ذهنی مشترک آرتت و یاسپرس، همچنین نقطه آغاز و نقطه عطف روابط آنان را به خواننده نشان می‌دهد. مکاتبات میان آن دو از زمانی آغاز شد که آرتت بیست ساله به تحصیل فلسفه در دانشگاه هیدلبرگ و تحت نظر یاسپرس مشغول بود. این ارتباط به واسطه مهاجرت آرتت از آلمان هیتلری به آمریکا قطع شد، و در پاییز ۱۹۴۵ از سر گرفته شد، (هنگامیکه اعضای ارتش اشغالگر آمریکا به برقراری مجدد روابط میان آنها کمک کردند) در این دوره نامه‌نگاری، مناسب استاد و دانشجو به یک رابطه دوستی صمیمی تغییر شکل داد و به زودی همسران آنها را نیز شامل شد و تا سال ۱۹۶۹ یعنی زمان مرگ یاسپرس ادامه یافت. آرتت در سالهای اولیه نامه‌نگاری یاسپرس را «پروفسور یاسپرس عزیز»، و در سالهای بعد «دوست عزیز» و در اکثر موارد «عالیجناب گرامی» می‌خواند و نامه‌هایش را با عباراتی همچون «دوست صمیمی شما»، «با احترام» و «هانای شما» امضا می‌کند. یاسپرس نیز او را «خانم آرتت عزیز» یا «هانای عزیز» خطاب می‌کند و غالباً نامه‌ها را با «بهترین آرزوها» و «گرم‌ترین درودها» و با امضای «کارل یاسپرس شما» به پایان می‌برد. جدای از معدود نامه‌های مربوط به قبل از سال ۱۹۳۳، بخش عمده و مهم این مکاتبات به دوره پس از جنگ جهانی دوم مربوط است. در این میان نه تنها شیوه زندگی و کار هر دو نویسنده، بلکه شیوه‌ای که آنها سالهای پس از جنگ را تجربه کرده‌اند نیز منعکس میشود. چراکه هیچیک از آنها، احتمالاً نیاندیشیده بود که این مکاتبات منتشر خواهند شد، و به این خاطر که آنان به یکدیگر اعتماد کامل داشتند، به ندرت اثری از خود سانسوری در این نامه‌ها دیده می‌شود. آرتت و یاسپرس در این نامه‌ها خود را به شیوه‌ای شخصی‌تر، صمیمی‌تر و در عین حال بی‌رحمانه‌تر از آنچه در آثارشان اعمال می‌کنند، آشکار ساختند. اینکه آنان قادر به گفتن همه چیز و هر چیز، بدون پنهان کردن افکارشان بودند، و این قرابت و

همسانی‌ای که در شیوه تفکرشان، برخلاف اختلافاتی درباره جزئیات، می‌یافتند، اساس اعتماد متقابل را در آنها شکل داد.

چنانچه در پیشگفتار کتاب نیز اشاره شده، این مکاتبات به ویژه بر سه کشور متمرکز هستند: آلمان، اسرائیل و ایالات متحده آمریکا. سه کشوری که آرنت و یاسپرس در هر زمان نگاهی نقادانه نسبت به آنها داشتند، و مباحث عمده‌ای که در کل نامه‌ها مطرح می‌شوند، عبارتند از: فاشیسم، بمب اتم، گناهکاری آلمانی در نسل‌کشی یهودیان، یهودیت، ملت اسرائیل، سیاست‌ها و دانشگاه‌های آمریکا، و محاکمه «آیسمان» در اورشلیم.

با پایان یافتن جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵، آرنت و یاسپرس، هر دو احساس می‌کردند که طوفان سختی را از سر گذرانیده‌اند. با این همه یاسپرس به آرنت مینویسد: «دروازه‌های جهنم هنوز کاملاً باز هستند» (نامه ۳۵) و به این نکته اشاره می‌کند که این طوفان هنوز زندگی ما و هر آنچه که دنیای ما بنیان نهاده است را تهدید به نابودی می‌کند.

بدین سان پرسشی که به صورت نهفته در سراسر این مکاتبات حاضر بود، چنین است: در این دوره طوفان ما به چه چیزی می‌توانیم اتکا کنیم؟ طوفان فراگیری که یکبار در برابر آن ایستادگی کرده‌ایم، ولی تهدید می‌کند که دوباره در هر زمان بر سر ما نازل شود. ما به چه ملت‌هایی، به چه ایده‌هایی و به چه مردمی می‌توانیم متکی باشیم؟

این پرسش پرسشی است از آن سیاست، از آن فلسفه و از آن تحمل طبیعت انسانی. چنانچه اشاره شد، یکی از مباحثی که در کل این مکاتبات به صورتی جدی و پر دامنه مطرح شده، مسئله یهودیت است. برای یاسپرس این پرسش که «یهودی بودن چه معنایی دارد؟» تقریباً به همان اندازه تعیین‌کننده و ضروری است که پرسش «آلمانی بودن به چه معناست؟». علت چنین کششی در او نه تنها میراث یهودی آرنت و همسر خود او (گرتروید)، بلکه سرنوشت یهودیت تحت حاکمیت نازی‌ها و مهمتر از همه اهمیت یهودیت برای فرهنگ غرب بود. او این اهمیت را در خداشناسی عهد عتیق و عهد جدید می‌یافت و همچنین در اعتقاد به وجود یک و عده الهی در میان یک قوم و برتری آنها. یاسپرس شکوه و بزرگی یهودیت را با این واقعیت که مردم یهود، بدون ملیت و پراکنده میان بسیاری ملت‌ها، در مواجهه با تمامی مصائبشان محکم و استوار ایستادند، در پیوند میدانست. او معتقد بود که یهودیان می‌توانند و باید خود را از نظر سیاسی با هر ملتی که در آن به سر می‌برند یکی سازند، اما هنوز در مفهوم ما بعدالطبیعی و مذهبی یهود باقی بمانند.

همچنین آرنت در وهله اول خود را یهودی و آلمان را در نامه‌ای به یاسپرس، برای خود «تنها به معنای زبان مادری، فلسفه و ادبیات» (نامه ۲۲) دانست. یاسپرس تا حدی با او موافق بود. اما

این نظر برای او به اندازه کافی عینی و تاریخی نبود و در جواب به آرنت می‌نویسد: «آنچه لازم است اضافه کنی، سرنوشت تاریخی و سیاسی است» (نامه ۲۳) آرنت در پاسخ توضیح می‌دهد که عدم ذکر سرنوشت تاریخی و سیاسی «بدان سبب بود که من در خود هیچ تصدیقی برای شخصیت آلمانی ندارم» (نامه ۲۴) هنگامیکه یاسپرس پس از فاجعه جنگ، دوباره از او می‌پرسد که «آیا او یک یهودی بوده یا یک آلمانی» (نامه ۴۶)، به شیوه‌ای نسبتاً بی‌تکلیف پاسخ می‌دهد: «برای اینکه کاملاً صادق باشم باید بگویم که این مسئله برای من در مرتبه فردی به هیچ وجه حائز اهمیت نیست، اما از لحاظ سیاسی، هرگاه اوضاع و احوال مرا مجبور کنند که ملتیم را ارائه کنم، همیشه و صرفاً به نام یهودی صحبت خواهم کرد.» (نامه ۵۰) یاسپرس نیز در نهایت با او هم عقیده بود که از تمام خصایص آلمانی «تنها زبان» (نامه ۵۲) باقی مانده است. ملت به چیزی دارای اهمیت اندک تبدیل شده و ناسیونالیسم به یک فاجعه.

با توجه به آنچه در پیش‌گفتار کتاب «مکاتبات» آمده است، موضع یاسپرس و آرنت نسبت به سیاست آلمان را میتوان مشابه یافت. کارل یاسپرس، در سال ۱۹۴۹ و در پی جدایی از حزب فدرال می‌نویسد که به «آن آلمانی‌ها» (نامه ۸۳) تعلق نداشته، و در سال ۱۹۵۲ می‌گوید: «من، در مفهوم سیاسی، آلمانی نیستم... اگر چه بر طبق گذرنامه‌ام آلمانی هستم، اما این به هیچ وجه برای من مایه مباهات نیست» (نامه ۱۳۸) در سال ۱۹۶۱ اعتراف کرده که «من مایلیم به SPD (حزب سوسیالیسم آلمان) رأی بدهم.» (نامه ۲۹۶). کل جمهوری به عقیده او میتوانست به «یک جایگاه برای گروه سالاری حزبی فاسد» (نامه ۳۱۶) تبدیل شود.

آرنت نیز در آغاز دهه ۱۹۶۰، برلین را «تباه شده» (نامه‌های ۲۴۳ و ۲۹۷) دانست و معتقد بود که «زوال بر سر تا سر چهره جمهوری فدرال نوشته شده است» (نامه ۳۷۷). در نتیجه هر دو به یک رأی و تصمیم نهایی رسیدند که عقب کشیدن کامل از سیاست آلمان بود.

آنگونه که از متن نامه‌ها قابل فهم است و در پیش‌گفتار اشاره شده، تنها چیزی که به عقیده آرنت و یاسپرس ممکن بود در جهت بازسازی عزت و شرف آلمانی مورد بحث قرار گیرد، پایداری و مقاومت آلمان بود. توصیف موجز و قضاوت واقع‌بینانه آرنت از مبانی و علل استادگی مبارزان، در کتابش درباره «آیسمان» موجب این بحث شد. یاسپرس نیز در آن زمان با مطالعه تمام و کمال منابع موجود، بر روی تاریخ کوتاه مقاومت آلمان کار کرد. به بیان او «تنها افرادی که میتوان به عنوان مبارزان مقاوم لحاظ کرد، آنهایی هستند که فعالانه برای براندازی رژیم هیتلری تلاش کردند» (نامه ۳۳۲) اما به عقیده آرنت، هیچ فردی در جنبش مناسب چنین تعریفی نبود، چرا که در واقع آنها همه «مبتلا به طاعون پذیرش رژیم» (نامه ۳۳۳) بودند. با این وجود آن دو به تجلیل از جنبشی پرداختند که به تدریج در حال گسترش یافتن در سراسر آلمان بود. به گفته

یاسپرس این جنبش از «دروغی که زندگی آلمانی مایل نبود بدون آن باشد» (نامه ۳۳۴) ناشی می‌شد، دروغی که «در سنت ملی آلمان قرار داشت و به آن تداوم می‌بخشید» (نامه ۳۷۶) او در نقل نتیجه‌گیری یک روانشناس سوئیسی به آرنت می‌نویسد: «هیتلر مقصر نبود، این مردم آلمان بودند که از او پیروی کردند» (نامه ۳۸۴)

آمریکا و سیاست‌های آن از دیگر مسائلی هستند که در متن این مکاتبات به آنها پرداخته شده. در پیش‌گفتار کتاب می‌خوانیم که یاسپرس پس از آزاد سازی آلمان، به آمریکا صورت آرمانی داد. او معتقد بود که «برای نظم و آزادی سیاسی، آمریکا تنها امید است» (نامه ۸۳) و از زمان ورود آمریکا به آلمان و پایان دادن به جنگ، تا پایان زندگی‌اش، از آمریکا و نیز از انگلیس، که آنرا، در چرچیل، به خاطر آزادسازی اروپا، مجسم می‌دید، سپاسگزار بود و ایالات متحده را به عنوان یک الگو برای اروپای متحد می‌دید. در مکاتبات اولیه می‌نویسد: «چنانچه آلمانی نبودم، فقط دوست داشتم که آمریکایی باشم» (نامه ۳۵) همچنین او در اواخر دهه ۱۹۵۰ هنوز می‌نویسد: «همه ما خود را به یک معنا، شهروند بالقوه آمریکا احساس می‌کنیم و اینکه ممکن است چقدر از آن دور باشیم، اهمیتی ندارد» (نامه ۲۰۵). یاسپرس در چنین آمیزشی از حق‌شناسی و تحسین و البته هراسش از توتالیتریسیم، تقریباً به نحوی غیر نقادانه سیاست‌های آمریکا را برای مدتی طولانی تشویق کرد. تنها زمانی که دریافت در خلال دوره جوزف مک کارتی، اعضای «کنگره بین‌المللی آزادی فرهنگی» توسط دولت آمریکا مورد سوء استفاده قرار گرفته و اغوا شده‌اند، از آن سازمان استعفا داد. با این همه، اعتمادی که هنوز به ایالات متحده داشت، اساس قضاوت‌های او را درباره سیاست‌های جهانی تشکیل داد.

آرنت نیز حس «سپاس جاودانه» (نامه ۱۱۳) نسبت به ایالات متحده داشت؛ آنجا که «ملیت و سرزمین با هم یکی نبودند» (نامه ۵۹) و «جمهوری هنوز دست کم دارای فرصتی» بود. (نامه ۴۲۸) در عین حال چپ‌گرایی آرنت و تمایل او به بازشناسی «عناصر توتالیتر (تمامیت خواه) که بدون هیچ جنبش و ایدئولوژی، از دل اجتماع ناشی میشوند» (نامه ۱۶۰)، او را همچون یک زلزله‌نگار نسبت به هر آنچه که از این دست در ایالات متحده رخ میداد، حساس کرده بود. آرنت در طول ۲۵ سال، یاسپرس را از اوضاع و مشکلات آمریکا مطلع ساخت. او به تحلیل «سیستم جاسوسی دوره مک کارتی» (نامه ۱۴۲)؛ شکنجه و آزار روشنفکران چپ‌گرا؛ حکومت آیزنهاور (نامه ۱۴۲)؛ پیشینه مسئله نژادی (که به عقیده او باعث ترور کندی شد)؛ فروپاشی و وضعیت غیرعادی شهرهای بزرگ» (نامه ۳۶۹)؛ و نیز مسائلی همچون فاجعه ملی «بزهکاری جوانان» (نامه ۳۶۹) و «جنگ احمقانه، کثیف و بی‌نتیجه ویتنام» (نامه ۳۸۹) در نامه‌هایی که از سال ۱۹۳۵ به بعد برای یاسپرس فرستاده، پرداخته است.

هانا آرنت شورش دانشجویی دهه ۱۹۶۰ در برکلی را یک نشانه امیدبخش و ناشی از یک شور عظیم دانست و دانشجویان را نه به عنوان یک توده یا انبوه خلق بلکه نیرویی خودبنیان‌گذار یافت که مطابق با اصول مردم سالارانه حرکت می‌کردند. در پی جنبش دانشجویی «تأملاتی دربارهٔ خشونت» را نوشت و موقتاً امیدش را به شورش دانشجویان آلمانی بست: «استادان آلمانی باید در این خصوص حقیقتاً در آستانهٔ وحشت باشند» (نامه ۳۶۹). آرنت دانشگاهها و در وهلهٔ اول دانشجویان را تنها راه نجات یافت و یاسپرس نیز در این دیدگاه از او حمایت کرد.

آنگونه که در بخش نخست کتاب ذکر شده، دیگر رخدادهای سیاسی تعیین‌کننده‌ای که این نامه‌ها مورد بحث قرار می‌دهند، عبارتند از: شورش در برلین شرقی، انقلاب مجارستان، جنگ‌های کره و ویتنام، جدایی بخش‌هایی از آفریقای شمالی از اروپا، بحران کوبا، ساختن دیوار برلین، سقوط خروش‌چف، ترور کندی، ظهور تدریجی چین، بمب هیدروژنی و خطر قوار گرفتن آن در اختیار کشورهای شوونیستی.

در تمامی این موارد، هم آرنت و هم یاسپرس مایل بودند که فرضیه‌های خود را ارائه دهند. آنها قصد داشتند آنچه در جهان در حال وقوع بود را دریابند، هر یک تفسیر خود را بیان و آراء دیگری را اصلاح کنند. به عقیدهٔ یاسپرس این عمل، جهان را به قلمرو خرد وارد می‌ساخت و برای آرنت به منزلهٔ آوردن خرد به جهان بود.

در آخر، پاسخ هر دو نامه نگار به آن پرسش اساسی که در سراسر مکاتبات حاضر بود - در زمان این طوفان تهدیدکننده بر چه چیزی میتوانیم متکی باشیم؟ - میتواند چنین باشد: بر هیچ چیز مگر دوستی و گفتگوی مبتنی بر خرد.

در تاریخ تفکر، مکاتبات میان آرنت و یاسپرس، اولین مکاتبات همه‌جانبه بین دو فیلسوف جنس مخالف است.

کتاب «مکاتبات هانا آرنت و کارل یاسپرس» از جانب نشریه New York Times به عنوان کتاب برجستهٔ سال، برگزیده شد. نشریه Washington Post دربارهٔ آن مینویسد: «یک توصیف عاطفی و عقلانی تأثیرگذار از دو متفکر اصلی قرن بیستم که در دوران ظلمت برای مقبولیت و شرافت مبارزه کردند.» نشریه Kansas City Star نیز انتشار این کتاب را «چیزی بیش از یک واقعهٔ دانشگاهی» و «یک خدمت همگانی» دانست.

این کتاب ماجرای گفتگویی است جذاب و خیره‌کننده بین زن و مرد، یکی یهودی و دیگری آلمانی، یکی پرسشگر و دیگری ژرف‌اندیش که هر دو در برابر مشکلات و رنج‌های قرن خود استوار و سازش‌ناپذیر بودند.